

نقش و جایگاه رهبر در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور

مسعود معینی پور*

چکیده

برای تولید نظریه پیشرفت سیاسی عدالت‌محور، باید به چهار عنصر مکتب، مردم، رهبر و دولت توجه نمود. تبیین جایگاه هر یک از این چهار عنصر و نوع روابط میان آنها کمک می‌کند تا این الگو، بر پایه‌ای مستحکم بنا شود و سپس می‌توان در خصوص انواع پیشرفت سخن گفت و راهکار مناسب را تجویز نمود. سوال نوشتار این است که تعریف، نقش و جایگاه رهبر در فرآیند دستیابی به پیشرفت سیاسی عدالت‌محور چیست؟ رهبر در فرآیند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور در دو مرحله انقلاب و تاسیس نظام سیاسی و سپس بقاء و ادامه نظام سیاسی دارای نقش و جایگاه است. تربیت جامعه اسلامی، جهت‌دهی به امیال و اغراض و جهت‌گیری‌های سیاسی اجتماعی، سیاست‌گذاری برای پیشرفت، مدیریت و راهبری پیشرفت در سطوح مختلف و بالاخره نظارت و بازخوردگیری مدام از وظایف نهاد رهبری در فرآیند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور است که در تمام این وظایف ملکه عدالت فردی و اجتماعی در سطوح نظری و عملی بایستی در نهاد و شخص رهبر استوار و جاری باشد. برای دستیابی به پیشرفت، برای پاسخ به سوال با روش تحلیل درون‌متنی تلاش شد به استنباطی برآمده از استنطاق متون اسلامی و متفکران اصیل انقلاب اسلامی پرداخته شود.

واژگان کلیدی

پیشرفت، عدالت، سیاست، رهبری.

مقدمه

نظام سیاسی غرب بعد از جنگ جهانی دوم، نسل جدید نظریه‌های توسعه را مطرح کرد و این نظریه‌ها در کشورهای اسلامی نیز مطرح شد و اکنون نیز ز سوی بسیاری به‌عنوان تنها نسخه توسعه تلقی می‌گردد. در طول سال‌های گذشته خصوصاً از اواخر دهه هفتاد میلادی، برای خروج از سیطره این نظریه‌ها در جوامع مختلف از جمله کشورهای اسلامی تلاش‌های زیادی شکل گرفته است.

نگارنده معتقد است که برای طراحی این مدل پیشرفت یعنی پیشرفت عدالت‌محور، باید به چهار عنصر مکتب، مردم، رهبر و دولت توجه نمود. تبیین جایگاه هر یک از این چهار عنصر و نوع روابط میان آنها کمک می‌کند تا این الگو، بر پایه‌ای مستحکم بنا شود. پس از مشخص شدن این چهار رکن، می‌توان در خصوص انواع پیشرفت، سخن گفت و راهکار مناسب را تجویز نمود. از آنجاکه پرداختن به تمامی این ابعاد خارج از ظرفیت یک مقاله است، در این نوشتار تنها به جایگاه رهبر پرداخته می‌شود. سؤال اصلی نوشتار این است که: تعریف، نقش و جایگاه رهبر در فرآیند دستیابی به پیشرفت سیاسی عدالت‌محور چیست؟

در باب موضوع این مقاله، تا کنون نگارش مستقل و قابل توجهی انجام نشده است. البته در مورد پیشرفت، عدالت و نقش مردم در هر یک و مسائل آن، پیش از این، اقداماتی صورت گرفته و تحقیقاتی انجام شده است؛ مانند «توسعه سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام» اثر دکتر علی‌اکبر علیخانی، «دین و توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی» اثر دکتر محمد منصورنژاد، «تدین، حکومت و توسعه» نوشته دکتر محمدجواد لاریجانی، در حوزه توسعه و پیشرفت؛ «نقد و بررسی نظریه‌های عدالت» اثر حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر احمد واعظی، «عدالت در گفتمان انقلاب اسلامی» اثر محمدعلی ندائی، در حوزه عدالت و همچنین مجموعه مقالات کنفرانس «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت». اما با رویکرد موجود در این مقاله یعنی بررسی نقش رهبر در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور تحقیقی انجام نشده است و می‌توان گفت که این نوشته در موضوع خود بدیع است.

این مقاله می‌کوشد تا به این سؤال پاسخ دهد که رهبر در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور چه نقشی دارد؟ از آنجا که ماهیت این تحقیق، هنجاری و اکتشافی است، طبعاً فرضیه ندارد.

تلاش نگارنده استخراج نظر اسلام در حوزه پیشرفت سیاسی و تلاش نظری برای تبیین عدالت سیاسی از منظر اسلام است و می‌تواند زمینه را جهت تولید نظریه جامع پیشرفت سیاسی عدالت‌محور، ذیل نظریه جامع اسلامی ایرانی پیشرفت، سیاست‌گذاری و تعیین خطمشی در حوزه مسائل پیشرفت سیاسی برای سیاست‌گذاران داخلی ایجاد نماید.

قطعاً روش باید متناسب با مجموعه تلاش‌های نگارنده متن و پژوهش باشد و در حقیقت مؤلف را در مسیر دستیابی به اهداف تحقیق یاری کند. با نگاهی به مجموعه آنچه نگارنده به دنبال بیان آن در تحقیق پیش‌رو است، در این متن دو کار اصلی انجام می‌شود که هر یک، روشی شناخته‌شده دارد. روش تحقیق در این مقاله روشی ترکیبی است که به وجهی به «نظریه اسلامی تفسیر متن» مربوط است. بخشی از کار در این مقاله، تحلیلی است و بخشی دیگر، یک استنباط استنتاجی است؛ چراکه در همه‌جا به دنبال فهم مراد متکلم و فهم منطوق مستقیم منابع دینی نیستیم، بلکه در بسیاری از موارد، متن را مبتنی بر سؤالات خود استنتاج می‌کنیم تا بتوانیم با توجه به الزامات بحث، استنتاج مناسبی را از متون انجام دهیم.

مفاهیم

۱. پیشرفت

در واژه «پیشرفت»، مفهوم رفتن، حرکت و تلاش، شدن و صبرورت و نامتناهی بودن هم تضمین شده است که گویای واقعیتی است که برای تحصیل و کسب پیشرفت، لازم است؛ اما در معنای «توسعه» این مفهوم، ملحوظ نمی‌باشد. (ذو علم، ۱۳۹۴: ۲۷)

پیشرفت، مقوله‌ای ذومراتب، ذوابعاد، در تمام لایه‌های وجودی انسان - در حوزه فردی و اجتماعی - و مقوله‌ای فطری است و اختصاص به انسان و جامعه انسانی خاصی ندارد. پیشرفت، دو نوع تکوینی و تشریحی؛ حقیقی (اخروی) و پنداری (دنیوی) دارد و در دو ساحت فردی و اجتماعی به دنبال ایجاد وضعیت بهینه انسان در حال حرکت به سمت حقیقت هستی و سعادت قصوی است. دستگاه آفرینش برای دستیابی انسان به سعادت و پیشرفت حقیقی، و اخروی خلق شده است و نقطه آغاز حرکت به سمت پیشرفت حقیقی از دنیا و کسب پیشرفت‌های پنداری و دنیوی، در مسیر نیل به پیشرفت حقیقی و اخروی است. دستیابی به پیشرفت حقیقی در عرصه اجتماعی و سیاسی، بدون تعاون، هم‌افزایی و هم‌گرایی آحاد جامعه رخ نخواهد داد و وقتی از پیشرفت در این عرصه سخن می‌گوییم، جنبه اعطاء حقوق، اولویت می‌یابد و بایستی در سطوح مختلف اجتماعی اعم از افراد، ساختارها و قوانین، حقوق عمومی رعایت شود و زمینه‌های دستیابی عموم به پیشرفت حقیقی آماده شود. (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۶ / ۱۷۰؛ همو، ۱۳۷۸: ۲ / ۱۵۵ - ۱۵۴)

توسعه در این نوشتار فراگردی است که طی آن رشد فردی و اجتماعی عرضی می‌بایست رخ دهد و می‌توان آن را معادل توسعه حیات دنیوی ذیل چارچوب نظری برآمده از نظم مدرن دانست و پیشرفت در بیان این نوشتار فراگردی است که طی آن رشد فردی و اجتماعی عرضی و طولی می‌بایست تحقق یابد و

داعیه‌دار توسعه و پیشرفت مادی و معنوی؛ دنیوی و اخروی است. این تعریف برای تمام عرصه‌های پیشرفت و توسعه اعم از فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جاری است.

۲. عدالت

این واژه در چند معنا استفاده شده است. شهید مطهری برای کاربرد اصطلاحی عدل چند معنی را ذکر می‌کند:

۱. موزون بودن؛ نقطه مقابل این معنی، عدم تعادل و فقدان تناسب است.
۲. تساوی؛ در تساوی، نفی هرگونه تبعیض مراد است. این معنی به کاربرد حقوقی و قانونی نزدیک‌تر است. در بسیاری از موارد فقهی این معنی مراد است (تساوی قانونی و شرعی افراد).
۳. رعایت حقوق یا استحقاق؛ این تلقی به عدالت اجتماعی نزدیک است. لذا بعد اجتماعی گسترده دارد.
۴. رعایت استحقاق در افاضه وجود و امتناع نکردن از افاضه وجود؛ این معنی مراد حکمای اسلامی است که خداوند را به عدل متصف می‌کنند. (مطهری، ۱۳۷۲: ۷۸ - ۸۲)

به نظر می‌رسد که نقطه آغاز عدالت، استحقاق است و در سه وجه توازن، استحقاق و برابری رخ‌نمایی می‌کند. وقتی در عرصه اجتماعی و سیاسی در باب آن سخن می‌گوییم، جنبه اعطاء حقوق، اولویت می‌یابد و بایستی در سطوح مختلف اجتماعی اعم از افراد، ساختارها و قوانین، حقوق عمومی رعایت شود.

۳. سیاست

سه رویکرد کلی در تبیین مفهوم سیاست وجود دارد:

۱. نگرش مدرن که با تکیه بر واقع‌گرایی محض و دنیاگرایی و بینش مادی به سیاست، از هر ابزاری برای رسیدن به هدف خود بهره می‌گیرند. (عنایت، ۱۳۹۰: ۱۶۴)
۲. نگرش فیلسوفان کلاسیک غرب همچون افلاطون و ارسطو که سیاست به مفهوم مدیریت را با دانش و فضیلت مورد نظر خویش می‌آفرینند و به آن رنگ معنوی می‌دهند. (افلاطون، ۱۳۶۵: ۵ / ۱۶۲۱؛ ارسطو، ۱۳۷۱: ۱)

۳. نگرشی که اغلب میان مسلمانان وجود دارد که سیاست را با اخلاق متعالی و معنویت به اشراق، هدایت، نجات و رسیدن به سعادت در هم آمیخته می‌دانند. (صدر، ۱۴۰۴: ۶۳) به‌عنوان مثال سیاست از دید امام خمینی علیه السلام از آنچه که در قالب سیاست‌های اجرایی حکومت‌های دنیوی و به‌ویژه مستبدان و مستمگران صورت می‌گیرد، کاملاً مجزاست. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱ / ۲۶۹) ایشان در بیان سیاست و تعریف آن می‌گوید:

روابط مابین حاکم و ملت، روابط مابین حاکم با سایر حکومت‌ها، ... و جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است. (همان: ۳ / ۲۲۷)

این تعریف از سیاست، هر چند به لحاظ موضوعی است، اما با توجه به تأکید امام خمینی علیه السلام بر جنبه مانعیت سیاست از مفاسد، حاکی از این است که دانش سیاست، دانش هدایت، کمال‌جویی و تربیت و پرورش آدمیان و بیان موانع رسیدن به پیشرفت و سعادت است.

۴. رهبری

واژه «Leader» در لغت به معنای رهبر، پیشوا، فرمانده، سرور و سرکرده است و «Leadership» نیز به معنی رهبری، توانایی رهبری و مقام رهبری است. (آریان‌پور، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۳۹۲) سایدن‌برگ و سنودوسکی (۱۹۷۶) «رهبر» را عضو گروهی دانسته‌اند که بیش از هر کس بر اعضای دیگر گروه نفوذ دارد. (پارسا، ۱۳۸۳: ۳۰۹)

«رهبری» از دید روان‌شناسان اجتماعی عبارت است از: «فرآیندی است که به وسیله آن یکی از اعضای گروه (رهبر گروه) بر سایر اعضای گروه تأثیر می‌گذارد و این تأثیر در جهت دستیابی به اهداف ویژه گروه است». (آقایوسفی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۹۳)

رهبری با این بیان عبارت است از توان و قدرت فرد برای نفوذ در رفتار اعضای یک گروه یا یک مجموعه، تعیین هدف‌های گروه، ارائه طریق برای تحقق هدف‌ها و خلق پاره‌ای هنجارهای اجتماعی در گروه. (مظفریان، ۱۳۶۲: ۱۳۸)

در رویکردی مدیریتی، «رهبری، فرآیندی است که ضمن آن، مدیریت سازمان می‌کوشد تا با ایجاد انگیزه و ارتباطی مؤثر، انجام سایر وظایف خود را در تحقق اهداف سازمانی تسهیل کند و کارکنان را از روی میل و رغبت به انجام وظایفشان، رهنمون سازد». (الوانی، ۱۳۹۸: ۱۳۸)

«رهبر» با رویکردی اجتماعی و سیاسی این‌گونه تعریف می‌شود:

هدایت و رهبری یعنی تلاش یک مدیر سیاسی برای ایجاد انگیزه و رغبت در زیر دستان جهت وصول به اهداف سیاسی که با ارزش‌های فرد و ارزش‌های حاکم بر جامعه مرتبط است. این وظیفه شامل سه بخش رهبری، انگیزش و ارتباطات است. (رضائیان، ۱۳۷۴: ۲۰۰)

در ادبیات اسلامی، از رهبری به امامت تعبیر و این‌گونه تعریف شده است:

الإمامة رياسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (فاضل مقداد، ۱۳۷۹: ۶۶)

امامت عبارت است از ریاست عام در جمیع شئون دین و دنیای مردم (اعم از بیان احکام، اجرای حدود، اداره جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی، جنگ و صلح و ...) برای شخص معینی از انسان‌ها به‌عنوان نیابت و جانشینی از پیامبر ﷺ.

تفاوت میان تعریف دینی و غیردینی در این است که در تعاریف غیردینی، رهبری به مدیریت امور دنیایی منحصر است اما در رویکرد دینی، رهبری علاوه بر سیاست‌گذاری و مدیریت امور دنیایی، به مدیریت امور اخروی نیز توسعه یافته است.

در مجموع اگر بخواهیم تعریفی کلی از رهبری ارائه دهیم، می‌توان گفت: رهبری نفوذ شخصی بر مردم به‌دلیل وجود عناصر بینشی، گرایشی و رفتاری مشترک بین آنهاست و البته برتری نسبی آن فرد برای اداره امور مردم که هم تعیینی است و هم تعینی. (معینی‌پور، ۱۳۸۹)

جمع‌بندی مفاهیم

با توجه به سه تعریف فوق، می‌توانیم بگوییم که «پیشرفت سیاسی عدالت‌محور»، فرآیندی ارادی، آگاهانه و عالمانه است که اهداف سیاسی (دستیابی به سعادت حقیقی و پنداری و راهبری شهروندان در مسیر کسب خیرات دنیوی و اخروی) را از مسیر مناسبات و عمل سیاسی ارادی، ذیل مکتب اسلام محقق می‌کند و طی آن فرد و جامعه در ابعاد مختلف بینشی، گرایشی و رفتاری، ذیل چارچوب مکتب و تحت هدایت یک رهبر حرکت می‌کنند و در زندگی سیاسی، مادی و معنوی خود به کمال می‌رسند.

ضرورت رهبری

برای آنکه جامعه انسانی بتواند به زندگی اجتماعی خویش ادامه دهد و به هدف‌های والای انسانی دست‌یابد، نیازمند دو اصل است:

۱. وجود قانون عادلانه و مترقی که پاسخ‌گوی همه نیازهای مادی و معنوی او باشد.
۲. وجود رهبر و نظام حکومتی قدرتمند که عهده‌دار اجرای قانون و هدایت عمومی گردیده، بین مردم به عدالت، حکومت کند. چنان‌که علی علیه السلام می‌فرماید: «الْإِمَامَةُ نِظَامُ الْأُمَّةِ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۷۴)

فارابی در بیانی لطیف بعد از تشبیه جامعه انسانی به بدن انسان، نقش رهبر را در جامعه به مثابه نقش طبیب برای دفع و رفع بیماری و راهبری جامعه براساس اعتدال برای پیشگیری از بیماری و انحراف می‌داند و در صورت بروز بیماری، اهمیت حضور او را برای اعتدال جامعه و جلوگیری از مرگ آن لازم می‌داند. (فارابی، ۱۳۸۸: ۷)

نکته مهمی که در ادبیات دینی وجود دارد این است که نه‌تنها رهبری ضرورت جامعه است، بلکه شناخت رهبر نیز یک تکلیف و یک وظیفه دینی است. انسان بدون شناختن رهبر الهی در هر موقعیت و منزلتی که باشد، در فضای جاهلیت تنفس می‌کند و مرگ او در این حال مرگ در زمان جاهلیت است و بدون پذیرش ولایت و رهبری او و ترمذ از فرامین رهبر الهی، تمامی اعمال انسان، پوچ و بی‌اثر خواهد بود.

منبع اقتدار رهبری

نقطه مشترک در تعاریف رهبری و مهمترین نکته در رهبری، «نفوذ» است و به تعبیر «هارولد کونتز» رهبری، برابر با نفوذ و تأثیرگذاری است. نفوذ و تأثیر رهبری، مستلزم پذیرش قدرت و نفوذ رهبر از ناحیه مرئوسان است و این قدرت و نفوذ، به منابع آن مرتبط می‌گردد. اصولاً قدرت عبارت است از توانایی اعمال نفوذ بر دیگران و سوء نفوذ عبارت است از اعمالی که مستقیم یا غیرمستقیم باعث تغییر در رفتار یا نظرات دیگران می‌گردد. یک رهبری مؤثر نیازمند نفوذ و قدرت لازم است. (الوانی، ۱۳۹۸: ۱۶۷)

فرنچ و ریون در کتاب **مبانی قدرت اجتماعی** به طبقه‌بندی قدرت‌های پنج‌گانه اشاره می‌کنند (همان: ۱۵۰) که عبارتند از: قدرت مرجع بودن (شخصیتی)، قدرت قانونی، قدرت پاداش‌دهی و قدرت اجباری.

پرسش مهمی که در اینجا وجود دارد این است که رهبری، قدرت و اقتدار خود را از چه منبعی کسب می‌کند؟ به نظر وبر، رهبر می‌تواند اقتدار خود را از سه منبع کاریزما، سنت و قانون کسب کند.

۱. کاریزما: کاریزما نیرو و ویژگی‌ای است که باعث می‌شود افراد واجد آن، از انسان‌های عادی، متمایز و به صورت افرادی با قدرتی فوق‌طبیعی، فوق‌انسانی یا دست‌کم، استثنایی و نادر نمایانده شوند. در رهبری کاریزماتیک، اعتقاد پیروان به ویژگی خارق‌العاده رهبر، اهمیتی اساسی دارد. این‌گونه رهبری بر پایه مدیریت عواطف و احساسات پیروان استوار است و الزاماً هر اقدام رهبر، برآمده از منبع قانونی و عقلانی نیست.

۲. سنت: رهبری که مشروعیت و منبع اقتدار او براساس سنت و آداب و رسوم جاری در جامعه شکل می‌گیرد.

۳. قانون: در این نوع رهبری، قانون و منبع عقلانیت، به اقتدار رهبر و شیوه مدیریت او مشروعیت می‌دهد. (بشریه، ۱۳۸۵: ۵۷)

این دیدگاه هرچند مبنای بسیاری از تحلیل‌ها در مورد جایگاه رهبران بوده است، اما ایراداتی نیز دارد، ازجمله اینکه عنصر عقلانیت در رابطه پیروان و رهبری نادیده گرفته شده است. به‌عنوان مثال در نمونه رهبری امام و البته مقام معظم رهبری (به‌عنوان دو نمونه رهبری فقها ذیل نهاد ولایت فقیه در دوره غیبت) که اگر بتوان آن را واجد ویژگی کاریزماتیک (با تفکیکی که داود مهدوی‌زادگان از آن دارد) دانست - عنصر عقلانیت و تلاش امام و مقام معظم رهبری برای بارورکردن آن حتی بین توده‌های

مردم، نقش اساسی دارد. اما به بیان اجمالی بایستی برای رهبری در نظام سیاسی اسلامی سبکی جامع، پویا و منعطف را با تکیه بر دو عنصر عقلانیت و قانون - به عنوان عنصر اقتداربخش برای سیاست‌گذاری، هدایت و مدیریت و نظارت - در نظر گرفت.

انواع رهبری

براساس رویکرد بینشی و گرایشی، رهبری بر سه گونه است:

۱. **رهبری فاضله:** رهبری که به دنبال تقدیر و ترسیم صحیح مکتب بوده و خواهان آن است که خود و همه کسانی که تحت ریاستش هستند، به سعادت معنوی و سعادت حقیقی و پیشرفت متعالی بر مبنای مکتب و مله فاضله دست یابند. (فارابی، ۱۹۸۶: ۱)

۲. **رهبری جاهلانه:** غرض او از وضع و ترسیم مکتب و مله این است که به واسطه آن مردم و جامعه به پیشرفتی از پیشرفت‌های جاهلی نائل شوند که آن پیشرفت همان «پیشرفت و خیر ضروری» است؛ مانند تندرستی و سلامتی و یا ثروت و لذت و جلالت و غلبه و قدرت؛ و رهبر، تنها خود به مدد آن پیشرفت به کامیابی و خوشبختی برسد و سایرین که تحت ریاست هستند، ابزار و آلت‌هایی قرار داده شوند که به واسطه آنها او به غرض خویش نائل می‌شود و آن را استمرار می‌بخشد. (همان)

۳. **رهبری ضاله:** در این گونه، رهبر برای خود گمان فضیلت و حکمت می‌کند و کسانی که تحت ریاستش هستند نیز چنین تصور و اعتقادی پیدا می‌کنند. در حالی که اهل فضیلت نیست. این رهبر، مقصودش این است که خود و مرئوسانش را به هدفی که تصور می‌کند «سعادت معنوی» و «پیشرفت متعالی» است برساند و حال آنکه چنین سعادت حقیقت ندارد.

سطوح رهبری

سطوح رهبری را در سه مرحله می‌توان به تصویر کشید:

۱. **رهبری رئیس اول:** رهبر در این سطح، از حاکمیت مطلق برخوردار است و انسانی استثنایی است که از طریق وحی با عوالم دیگر در ارتباط است و از روایح فطری و طبیعی و ملکات و هیئات ارادی بهره گرفته است؛ او اصل کمال را طی کرده، کامل شده و به مرحله عقل بالفعل و معقول بالفعل رسیده است. در همه مراحل خویش آمادگی دریافت فیوضات وحیانی را از طریق «عقل فعّال» دارد و مورد عنایت ویژه الهی است. (فارابی، ۱۹۹۱: ۱۲۵)

۲. **رهبری تابعه مماثل:** در زمان فقدان رئیس اول، فارابی این سؤال را طرح می‌کند که تکلیف شریعت و آیین آن چه می‌شود؟ به نظر می‌رسد که او در این مقام، بیشتر از منظر کلام شیعی به تبیین

رهبری مماثل می‌پردازد و تلاش در جهت تبیین مقام امام و فلسفه امامت دارد. (مهاجرینا، ۱۳۸۶: ۲۳۷) رهبر در این سطح، از شرط حکمت و اتصال به منبع فیض الهی برخوردار است و در تمام وظایف و اختیارات مانند رئیس اول عمل می‌کند. (فارابی، ۱۹۸۶: ۴۹)

۳. رهبری براساس سنت (ولایت فقیه): ضرورت ادامه حیات سیاسی، اجتماعی و حفظ آیین و شریعت، اقتضا می‌کند که نظام سیاسی بعد از رئیس اول و رئیس مماثل، بدون رهبری رها نشود زیرا در عصر غیبت رئیس اول و امام، شرایط رهبری به مراتب دشوارتر می‌شود «رئیس المدینه الفاضله لیس یکن ان یكون ای انسان اتفق». (همان، ۱۹۹۱: ۱۲۲)

معلم ثانی، در این سطح، «رهبری براساس سنت» را پیشنهاد می‌کند و شرایط و ویژگی‌های او را بیان می‌کند. این نوع رهبری که صرفاً اختصاص به فقها دارد این‌گونه توسط فارابی تعریف می‌شود:

رهبری براساس سنت، نوعی از رهبری است که در زمان فقدان رئیس اول و رئیس مماثل با تدبیر، رهبری نظام سیاسی را بر عهده می‌گیرد و سیره، سنت و شریعت گذشته را تثبیت و تحکیم می‌کند و براساس آن، نیازهای زمان خویش را استنباط و جامعه را به سوی سعادت، هدایت و ارشاد می‌کند. (فارابی، ۱۳۷۹: ۸۱)

در جامعه اسلامی، رهبر نظام اسلامی، فقیه عادل است که در زمان غیبت، جانشین امام معصوم است. وی به تبیین آنچه در معارف نظری و عملی مکتب آمده، مبادرت می‌کند و با استفاده از قدرت اجتهاد خویش، در حوزه مسائل و پدیده‌هایی که در بیان شارع بیان صریحی وجود ندارد، حکم شرعی را از منابع استنباط می‌کند و به‌واسطه اجازه‌ای که از طرف شارع دارد، می‌تواند در مسائل و موضوعات زمانه، براساس قاعده مصلحت احکامی صادر کند. (همان، ۱۹۸۶: ۸ - ۶)

سبک‌های رهبری

برخی از طبقه‌بندی‌ها، رهبران و سبک‌های رهبری را براساس میزان استفاده از اقتدار، طبقه‌بندی می‌نمایند. بر این اساس در یک سوی طیف، رهبران مستبد قرار دارند که فرمان می‌دهند و اطاعت می‌خواهند. آنها این کار را براساس توانایی پادشاه‌داری و تنبیه کردن افراد خود انجام می‌دهند. در سوی دیگر طیف، رهبرانی هستند که از قدرت خود خیلی کم استفاده می‌کنند و به زیردستان خود درجه بالایی از استقلال می‌دهند. سبک بینابینی نیز رهبری مردم‌سالار است که برای تصمیم‌گیری، با زیردستان خود مشورت می‌کند و در نهایت تصمیم‌گیری می‌نماید. درعین حال سبک‌های میانه دیگری نیز وجود دارند که از جمله می‌توان به رهبری مستبد خیرخواه و رهبری حامی اشاره کرد. (کونتز، ۱۳۸۰: ۱۲۳)

«کورت لوین» در دهه ۱۹۳۰ سه سبک رهبری را شناسایی کرد که این سه سبک، براساس صفات شخصیتی رهبر شکل می‌گیرند و مورد مطالعه روان‌شناسان اجتماعی قرار گرفته‌اند:

۱. **رهبری مقتدر یا آمرانه:** رهبری که همه تصمیمات را شخصاً می‌گیرد و به دیگران دستور می‌دهد که فقط تصمیماتش را اجرا کنند. (کوئن، ۱۳۸۸: ۱۳۴)

۲. **رهبری دموکراتیک:** رهبری که اندیشه‌ها و پیشنهادهای اعضای گروه را برای رسیدن به اهداف گروه و سازمان، مبنای تصمیمات خود قرار می‌دهد و تصمیم‌ها براساس اتفاق نظر گروه گرفته می‌شود. (همان)

۳. **رهبر بی‌قید یا بی‌مسئولیت:** به شخصی گفته می‌شود که معمولاً دنبال منافع خاصی است و اداره سازمان به بهترین نحو ممکن، برای او در اولویت نیست. (همان)

دو نوع رهبر مقتدرانه و رهبر بی‌قید، در جوامع سنتی و گروه‌های کوچک دیده می‌شوند. اما امروزه، رهبری دموکراتیک است که مورد پذیرش افکار عمومی است.

رهبری از دیدگاه اسلامی، رهبری مردم‌سالار مکتبی است؛ یعنی رهبری‌ای که ضمن بهره‌گیری از نظر اندیشمندان به‌طور مستقیم و عموم مردم به‌طور غیرمستقیم و از طرق معین در قانون، می‌تواند براساس مکتب، تصمیم‌گیری فوری و قاطع داشته باشد و براساس ولایتی که در امور در یک سلسله طولی از ناحیه خدا به او اعطا شده و براساس رعایت حداکثری مصالح عمومی، اعمال ولایت کند.

در توضیح ولایت طولی باید گفت که اصل اولی در ولایت افراد این است که هیچ فردی بر دیگری ولایت ندارد و به تعبیر قرآن کریم «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام / ۵۷) حکومت، تنها از آن خداست. زیرا انسان‌ها فیض هستی خود را از انسان دیگر کسب نکرده‌اند و انسان از کسی اطاعت می‌کند که فیض هستی را به او بخشیده باشد. افراد عادی نه به انسان، هستی بخشیده و نه در بقاء و دوام هستی او مؤثرند. بنابراین اصل اولی ولایت از آن خداست؛ البته حکومت خداوند بر انسان‌ها، از طریق افرادی با ویژگی‌های خاص، اعمال می‌شود. «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ...» (ص / ۲۶) ای داوود! ما تو را جانشین خود روی زمین قرار دادیم.» پس مقام رهبری، مقامی است که از جانب خداوند به افرادی خاص داده می‌شود. در عرصه تشکیل حکومت، ولایت پس از خداوند ولایت انبیاء و پس از آن ولایت ائمه است؛ بنابراین ولایت در اسلام به روش طولی است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۹ - ۲۸) و پس از اهل‌بیت علیهم‌السلام و براساس روایات، از آن فقیه جامع‌الشرایط رهبری پس از امام در زمان غیبت است.

شرایط و ویژگی‌های رهبری عدالت‌محور

رهبری عدالت‌محور، نهادی است که ویژگی‌های ذیل را داشته باشد: حکمت، عقل و درایت.

حکمت در اینجا به معنای فلسفه و کمال قوه ناطقه است که رهبر فقیه جامع‌الشرایط باید از آن بهره‌مند باشد. (فارابی، ۱۹۹۱: ۱۲۹) اساس صلاح حال شهروندان، عقل و دانایی شه‌ریار و رهبر است، از این‌رو هرگاه حاکم و صاحب اختیار امور مردم، عاقل بوده و موافق عقل با ایشان سلوک نماید، احوال ایشان صلاح و استقامت می‌یابد: «العقل صلاح البریه»؛ (آمدی، ۱۴۱۰: ۳ / ۲۰۶) و چون طبیعت انسان چنین است که با دستیابی به امارت و حکومت، حالش دگرگون می‌شود؛ بنابراین هر حاکمی که با رسیدن به امارت حالت او تغییر نکند، صاحب عقل درست و خوی راست خواهد بود». (همان: ۲ / ۲۰۸)

۱. فقهت و دین‌شناسی

اندیشه سیاسی شیعه بر این اصل اساسی استوار است که سزاوارترین مردم به جانشینی پیامبران و تصرف در شرایع آسمانی از راه ترویج و اجرای احکام آنها، کسی است که از همه مردم به شریعت و ره‌آورد پیامبران، عالم‌تر باشد: «اولی الناس بالانبياء أعلمهم بما جاؤوا به». (همان: ۴۰۹)

مقام رهبر از دیدگاه فارابی از مقام فقیه عادی بالاتر است؛ کار او حفاظت اصل دیانت اعم از فقه و کلام و ... است؛ از این‌رو رهبر در این سطح بایستی شناخت کامل نسبت به ابعاد دین و مکتب داشته باشد و توانایی استخراج احکام را از طریق اصول و قواعد کلی شریعت دارا باشد. (فارابی، ۱۹۸۶: ۵۱) لذا در *السیاسة المدنیة* (همان، ۱۳۷۹: ۸) و *الملة* (همان، ۱۹۸۶: ۵۱) و *فصول المدنی* (همان، ۱۳۸۸: ۶۷) تصریح می‌کند که رهبر و ولی فقیه بایستی «عارفاً بالشرايع السنن المتقدمة التي اتى بها الاولون من الائمة و دبروا بها المدن» (همان، ۱۹۹۱: ۱۲۹) شناخت پیدا کند تا بتواند حافظ دین باشد و دین را در نظام سیاسی عصر خویش اجرا کند.

فارابی هشت شرط اساسی برای فقهت را در *رسالة الملة* بیان می‌کند.

۱. شناخت مقتضایات؛
۲. شناخت شریعت؛
۳. شناخت ناسخ و منسوخ؛
۴. شناخت لغت و زبان تخاطب زمان شارع؛
۵. آشنایی با ارزش‌ها و هنجارهای زمان نزول؛
۶. شناخت استعمالات و استعارات؛
۷. شناخت مشهورات زمان تخاطب؛
۸. آشنایی با روایت و درایت. (همان)

۲. زمان‌شناسی

برخلاف رئیس‌اؤل که برای تدبیر نظام سیاسی و هدایت و رهبری مردم به سوی سعادت، تنها لازم است که زمان خود را بشناسد، رئیس سنت و فقیه - که در ادبیات فارابی همان ولی فقیه در زمان غیبت است - بایستی علاوه بر شناخت زمان و تشخیص مصالح امت معاصر خود، شرایط مقتضیات دوران رئیس‌اؤل را هم بشناسد و از «جودت رأی» و تعقل درست در همه رخدادهایی که عمران و آبادی مدینه در زمان او به آن وابسته است و در سیره پیشینیان نبوده است، برخوردار باشد. (فارابی، ۱۹۸۶: ۵۱)

۳. قدرت بر ارشاد و هدایت

رهبر وظیفه دارد به تبع رئیس‌اؤل و مماثل، مردم را با «جودت ارشاد» به دین و شریعت رئیس‌اؤل هدایت کند و چون سطح فکری امت متفاوت است، برخی را با برهان و برخی را با اقناع و از راه تمثیل و محاکات ارشاد کند. (همان، ۱۴۰۱: ۷۷)

۴. کفایت سیاسی

از فضایل ریاست و سرکردگی، اجرای نیکوی سیاست، یعنی تربیت نیکو و امر و نهی شهروندان است: «فضیلة الریاسه حُسن السیاسه». (همان: ۴ / ۴۳۳) در فرهنگ سیاسی شیعه، کفایت سیاسی حاکم در کارگزاری امور مردم، از عوامل استحقاق ولایت، امارت و سلطنت معرفی شده است: «من احسن الکفایه استحق الولایه». (همان: ۵ / ۳۴۹)

از آثار مهم کفایت سیاسی حاکم، می‌توان به نفوذ در مردم، اطاعت مردم و تداوم و ثبات ریاست او اشاره کرد: «من حسنت سیاسته وجبت طاعته» (همان: ۲۱۱) و «حُسن السیاسه یستدیم الریاسه». (همان: ۳ / ۳۸۵)

اما از لحاظ سلبی، حاکمی که فاقد کفایت سیاسی بوده و قابلیت ریاست را نداشته باشد، در صورت دستیابی به آن، ریاستش دوام نخواهد داشت، زیرا کوتاهی حاکم از امر و نهی رعیت و اصلاح احوال ایشان - خواه از عهده آن بر نیاید، یا کاهلی کند - از علایم آن است که وی اهلیت سرکردگی را ندارد: «من قَصَرَ عن السیاسه صَغَرَ عن الریاسه». (همان: ۵ / ۳۱۶)

شرط بلندمرتبگی، حسن کفایت، کارگزاری امور مهم و سعی نیکو در ارائه خدمات است وگرنه کسی که به مجرد اتفاق یا بعضی جهات دیگر بلند مرتبه گردد، اعتمادی بر آن نباشد و غالباً بی‌گناه و تقصیر نیز عزل و پست مرتبه می‌شود: «من رُفِعَ بلا کفایه وضع بلا جنایه». (همان: ۳۳۲)

به عبارت جامع، آفتِ رُسا، سستی سیاست است، زیرا:

اولاً، ترک امر به معروف و نهی از منکر و سستی کردن در اجرای آن، سبب هلاکت کسی می‌گردد که بر آن قادر است.

ثانیاً، سستی در تأدیب و امر و نهی شهروندان باعث سرپیچی و مخالفت آنها از اطاعت فرمانروا گشته و به تدریج ریاست و سرکردگی او فاسد و باطل می‌گردد: «آفه الزعماء ضعف السیاسه» (همان: ۳ / ۱۰۳) آخرت‌گرایی، (همان: ۴ / ۴۱۹) حلم و بردباری، ساده‌زیستی، راست‌گویی، (همان) صبر و شکیبایی، (همان: ۵ / ۳۱۵) عفت و پاکدامنی، (همان: ۲ / ۴۰۰) خوش‌خویی و نرمی، (آل عمران / ۱۵۹) سخنوری (آمدی، همان: ۶ / ۴۷۲) و شجاعت (همان) نیز از جمله اوصافی است که رهبر باید بدان‌ها متصف باشد.

۵. عدالت در تفکر و عمل

رهبر باید عدالت داشته باشد یعنی هم به‌عنوان یک وصف نفسانی، متصف به عدالت باشد (یعنی اهل گناه کبیره و صغیره نباشد) و هم در مقام عمل، عادل باشد.

فرمانروایان و رهبران موظفانند در تقنین، سیاست‌گذاری، اجرا و اعمال ولایت، عادلانه رفتار کنند؛ و در اجرای قواعد نسبت به دیگران تبعیضی قائل نشوند و یا در مواردی که تشخیص موضوع در حوزه اجرا به آنها واگذار شده است، براساس عدالت رفتار کنند و برای کسی امتیازی بدون حق ایجاد ننمایند. این وجه از عدالت به‌عنوان یک اصل، بسیار مورد توجه قرار گرفته است. علی علیه السلام در نامه‌ای به بعضی از والیان خویش این‌گونه خطاب می‌کند: و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره نگاه‌شان کنی یا یکی را به اشارت خوانی یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم [یر ناتوان] نبندند و ناتوان از عدالتت مأیوس نگردد. (نهج البلاغه، نامه ۴۷) علی علیه السلام در این سخن به خوبی آثار عدالت‌ورزی حاکمان را به تصویر می‌کشد. ایشان به دو امر مهم اشاره می‌کند که هر یک در ساختار نظام اجتماعی، جایگاهی ممتاز دارد: یکی اینکه دوستان حاکم به وی طمع نورزند و دیگر اینکه دشمنان و مخالفان حاکم از عدالت‌ورزی وی ناامید نشوند.

این سخن علی علیه السلام ریشه در قرآن دارد. خداوند در مواجهه رفتاری با دشمنان می‌فرماید:

دشمنی گروهی شما را بر آن ندارد که داد نکنید؛ دادگر باشید که دادگری به پرهیزکاری نزدیکتر است. (مائده / ۸)

افزون بر این، در اجرای مقررات و قوانین هیچ‌کس حق تعدی و تجاوز ندارد. علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: «خداوند حدودی را مقرر فرموده است؛ پس از آنها تجاوز نکنید». (مائده / ۸) بدین وسیله وقتی ایشان به قنبر امر فرمود تا بر مردی حد جاری کند و قنبر از شدت خشم سه ضربه بیشتر زد، علی علیه السلام به

سبب این تجاوز سه شلاق به قنبر زد». (حر عاملی، ۱۴۱۰: ۱۸ / ۳۱۲)

با نگاهی اجمالی می‌توان حوزه‌های عدالت رهبر را به سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی، اعمال و اجرای قوانین تقسیم کرد.

عدالت رهبر در چند عرصه باید تحقق یابد:

۱. ملکات نفسانی و اعمال و رفتار فردی؛
۲. رعایت میانه‌روی در امور اطرافیان و خانواده؛
۳. حوزه شناخت دقیق مکتب و رعایت مصلحت عمومی در استخراج احکام؛
۴. سیاست‌گذاری و هدایت مردم و دولت ذیل مکتب؛
۵. تعیین کارگزاران شایسته؛
۶. مواجهه با دشمنان مکتب و ملت و کشور؛
۷. نظارت بر عمل صحیح به سیاست‌های کلان وضع شده توسط دولت؛
۸. پذیرش نقد و خیرخواهی از سوی اقشار و صنوف مختلف؛

کارویژه‌های رهبری در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور

رهبری در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور، کارویژه‌های متنوعی دارد اما قبل از ورود به این کارویژه‌ها تذکر این نکته ضروری است که باید میان رهبر و دولت تفکیک قائل شویم. چراکه اگر این تفکیک به درستی انجام نشود، شبهات و مشکلات زیادی پدید می‌آید. زیرا وقتی کارویژه‌های رهبر و دولت با یکدیگر خلط شود، این امر باعث می‌شود که سطوح توقعات و مطالبه‌گری مردم از نظام سیاسی در مواجهه با رهبر و دولت (سیستم اجرایی) تفکیک نشود و توانایی پاسخگویی در نظام سیاسی پدید نیآورد. فارابی در آثار خود نهاد رهبری را از نهاد دولت تفکیک کرده، سیاست‌گذاری را برعهده نهاد رهبری و سیاست‌مداری را برعهده نهاد دولت گذاشته است.

سیاست‌گذاری، بیشتر مبین مرتبه یا مراتب نخستین اندیشه و سیاست عملی بوده و پیش‌درآمد عمل سیاسی محسوب می‌گردد. مرتبه و مرحله‌ای که طی آن به تعبیر فارابی توسط فرد و اجتماع مدنی هدف‌گیری شده و آمادگی‌های لازم برای فعالیت سیاسی، فراهم می‌شوند. سیاست‌گذاری به یک اعتبار، شامل دو مرتبه تدبیر و تدبیر و به ترتیب زیر می‌باشد:

۱. **تدبیر و تأمل سیاسی**؛ شامل مطالعات و بررسی‌های سیاسی و رویکردها و رهیافت‌ها به‌طور اعم بوده و نیز در بردارنده هدف‌گذاری و اولویت‌بندی موضوعی سیاسی و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سیاسی می‌شود.

۲. تدبیر؛ شامل طراحی و برآورد یا ترسیم و تنظیم اهداف، راهکارها و راهبردها می‌باشد، همچنین در بردارنده بررسی عوامل و موانع مربوطه، موجود و ممکن است؛ نیز شامل برنامه‌ریزی یا برآورد امکانات و زمان‌بندی، یعنی اولویت‌گذاری زمانی می‌باشد.

سیاستمداری یعنی اداره یا اجرا و راهبری مدنی و سیاسی که شامل بسیج افکار عمومی و امکانات، سازمان‌دهی و سرانجام راهبرد مدنی و آن‌گاه، نظارت و کنترل است. (فارابی، ۱۳۷۹: ۱۵۳)

امام خمینی نیز در کتاب *البیع* خود میان این دو مفهوم تفکیک قائل شده‌اند. ایشان می‌نویسد:

في زمان الغيبة، فالولاية والحكومة و إن لم تجعل لشخص خاص، لكن يجب - بحسب العقل و النقل - أن تبقيا بنحو آخر؛ لما تقدّم من عدم إمكان إهمال ذلك، لأنهما ممّا تحتاج إليه الجماعة الإسلامية. (امام خمینی، ۱۳۷۴: ۲ / ۶۲۲)

امام خمینی علیه السلام در این عبارت از ولایت و حکومت یاد می‌کند و در اینجا این دو واژه به یک معنی نیست و ولایت به نظریه رهبری و حکومت به نظریه دولت اشاره دارد. زیرا امام با ضمیر تشبیه «انهما» به آن دو اشاره می‌کند. سیره عملی امام خمینی نیز این تفکیک را نشان می‌دهد. ایشان تا قبل از اینکه دولت تشکیل بدهد، امر و نهی می‌کند و مثلاً تقیه را حرام اعلام می‌کند، سربازان را به فرار از پادگان‌ها و پیوستن به مردم دعوت می‌کند، کارکنان شرکت نفت را به اعتصاب فرامی‌خواند، حکومت نظامی را لغو می‌کند و ... ایشان هرچند حکومت نداشتند اما به‌عنوان فقیه دارای منصب رهبری، ولایت دارند و بر ایشان واجب است که به همان میزان که بسط‌ید پیدا می‌کنند، اعمال ولایت کنند. این وجوب، چنان‌که گفته شد، تحصیلی است، مثل جستجو برای به‌دست آوردن آب جهت وضوگرفتن و نه حصولی مثل مستطیع شدن برای رفتن به حج، چون واجب نیست که فرد تلاش کند تا مستطیع شود و آنگاه حج بر او واجب شود، بلکه اگر فرد مستطیع شد حج بر او واجب است. براساس مبانی حضرت امام علیه السلام ولایت به‌نحو بالفعل برای فقیه عادل جامع‌الشرايط ثابت است (بالتصّب) اما میزان اعمال ولایت به میزان بسط‌ید و اقبال مردم بستگی دارد.

نکته دیگر این که وقتی از رهبر سخن به میان می‌آید، مقصود نهاد رهبری با تمام لواحق آن مثل بازوهای مشورتی، سیاستگذاری، نظارتی و تربیتی آن است و وقتی از دولت سخن به میان می‌آید نیز به تفکیک دولت از حکومت توجه شده است و مقصود از آن کل نهادهای تقنینی، اجرایی و قضایی است که ذیل سیاستگذاری‌های رهبر و براساس مکتب به مردم خدمات می‌دهند و روندها و مناسبات سیاسی را به‌سوی پیشرفت عادلانه مدیریت می‌کنند.

ثمره این تفکیک در نقش و کارویژه‌های رهبر و دولت، در فرآیند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور و

تعیین سطوح مطالبه‌گری مردم از هریک و شئون هریک، مشخص می‌شود. ضمن اینکه این تفکیک در فرآیند ارزیابی پیشرفت سیاسی به ما کمک می‌کند تا با تفکیک جایگاه و نقش‌های هر نهاد و اشخاص متولی آن، عملکرد آنها را در پیشرفت ارزیابی کنیم.

همچنین این تفکیک به تخصصی شدن نهادها در انجام کارویژه‌ها کمک می‌کند و به‌نوعی ضمن ایجاد پیچیدگی نهادی و ساختارساز مناسب برای پیشرفت سیاسی، تفکیک نقش‌ها را نیز تضمین می‌کند که این دو از اساسی‌ترین شاخصه‌های پیشرفت سیاسی عدالت‌محور است.

حال و پس از این مقدمه به کارویژه‌های رهبری در پیشرفت سیاسی عدالت‌محور می‌پردازیم. از نظر اسلام، شخص رهبر از آن نظر که رهبر است و نقطه مرکزی جامعه اسلامی است و باید روح‌ها را اداره و ارضاء نماید و بسیج کند، وظایفی دارد که دیگران چنین وظیفه‌ای ندارند و خود رهبر نیز در غیر پست رهبری چنین وظیفه‌ای ندارد. (مطهری، ۱۳۸۲: ۳ / ۳۲۶)

یک. شناخت، تبیین و ترویج مکتب

از آنجاکه هدایت دینی، کلی و در قالب مکتوب (قرآن و سنت) است و از سوی دیگر، نیازها و ضرورت‌های زندگی انسان در بستر زمان متغیر و متحول است، امری که به‌صورت طبیعی برنامه‌های سازگار با واقعیت متغیر را می‌طلبد، نقش عقل علاوه بر کشف طبیعت و بهره‌گیری از نیروها و قوانین حاکم بر جهان مادی برای رسیدن به اهداف و تسهیل زیستن، در دو جهت دیگر مطرح می‌شود:

نخست استنباط و استخراج مفاهیم عینی و جزئی از مقولات کلی و مکتوب دین، برای تطبیق و جهت‌بخشی به حرکت زندگی متحول انسان؛ زیرا که کلیات دین نیازمند تجزیه و تحلیل و تطبیق با واقعیت‌های جزئی و عینی است و گرنه هدایت به‌روز و زنده نخواهد بود. دیگر یافتن راهکارها و راه‌حل‌های سازگار با ارزش‌های دینی برای مشکلات فراروی حیات معنوی انسان.

هریک از دو مسئولیت فوق - یعنی اجتهاد و زمینه‌شناسی - وظیفه فوق‌العاده دشوار و دیریابی است که تلاش عقلی و علمی وافر را می‌طلبد.

حاکم اسلامی در اولین گام باید دین را از غیردین تفکیک کرده و آموزه‌های ناب و سیره آن را که مطابق فطرت و سازگار با هر عصری است، به تشنگان معرفت و جهانیان عرضه نماید.

تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد. این گنجینه عظیم ارزش‌های انسانی که در معارف اسلامی نهفته بود، تقریباً از سنه ۱۳۲۰ به بعد در ایران به‌وسیله یک عده از اسلام‌شناسان خوب و واقعی، وارد خودآگاهی مردم شد. یعنی به مردم گفته شد که اسلام دین عدالت است. پس بازگشت به اسلام نخستین و اسلام راستین، از میان بردن بدعت‌ها و جایگزین کردن سنت‌های اصیل، یعنی

اصلاحی در فکرها و اندیشه‌ها و تحولی در روح‌ها و ضمیرها و قضاوت‌ها در زمینه خود اسلام، وظیفه اول حاکم است. (مطهری، ۱۳۸۲: ۳ / ۳۲۶)

دو. هدایت و راهبری

هدایت یعنی تلاش یک مدیر سیاسی برای ایجاد انگیزه و رغبت در زیردستان جهت وصول به اهداف سیاسی که با ارزش‌های فرد و ارزش‌های حاکم بر جامعه مرتبط است. این وظیفه شامل سه بخش رهبری، انگیزش و ارتباطات است. (رضائیان، ۱۳۷۴: ۲۰۰) هدایت یکی از مهم‌ترین و محوری‌ترین شاخصه‌های مدیریتی بود که امام علیه السلام به‌عنوان یک شخصیت اسلامی همچون یک رسالت و وظیفه اسلامی به آن نگرسته و تمام تلاش خود را با شیوه‌های مختلف جهت ایجاد بصیرت و هدایت با استفاده از انگیزش و ارتباطات در جامعه تا نیل و وصول به هدف اصلی جامعه دینی و رسیدن به کمال، به کار گرفت. این شاخصه شامل سه بخش رهبری، انگیزش و ارتباطات است که به آن پرداخته می‌شود. در بیان فارابی، رهبر در جامعه دو کارکرد اصلی دارد:

الف) راهبری انقلاب و ایجاد نظام سیاسی

این کارکرد رهبری در تبیین و ترویج مکتب و ایدئولوژی، بسیج مردم و منابع عمومی، برای تحول بنیادین در نظام گذشته، شکل‌گیری انقلاب و ایجاد زمینه‌های تأسیس نظام سیاسی جدید است که مورد بحث ما در این نوشتار نیست.

یکی از ثمرات تفکیک دولت از رهبری، در همین کارکرد رهبر نمایان می‌شود. پیش از تأسیس نظام سیاسی که اساساً دولت و سیستم اجرایی وجود ندارد، کارویژه اصلی در برپایی انقلاب و ایجاد زمینه‌های تأسیس نظام سیاسی جدید بعهده رهبر است.

ب) راهبری برای بقاء نظام سیاسی

این کارکرد رهبر مربوط به شرایط پسا انقلابی و بعد از تأسیس نظام سیاسی است. رهبر در فرایند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور، دارای جایگاه محوری است و نقش مهمی ایفا می‌کند و در اینجا به این بعد از کارویژه‌های او خواهیم پرداخت.

تشبیه نظام سیاسی به بدن موجود زنده در آثار فارابی و برخی دیگر از فیلسوفان کلاسیک، بیانگر این واقعیت است که اجتماع مدنی، کلیتی به‌هم پیوسته و منسجم است که هر جزئی با جزء دیگر رابطه دارد و همه اجزا نیز با کلیت خود مرتبط هستند. (فارابی، ۱۹۸۶: ۱۱)

در *آراء اهل المدینة الفاضله* فارابی پس از تشبیه مدینه «جامعه» به ارگانسیم بدن، می‌گوید «کل

جملة کانت اجزاءها مؤتلفة منتظمة مرتبطة بالطبع» (فارابی، ۱۹۹۱م: ۱۳۱) بین اجزاء مدینه، ائتلاف و انتظام و ارتباط طبیعی وجود دارد و در این ارگانسیم، نظام سلسله مراتبی حاکم است. همانطور که در انسان، نخست قلب موجود می‌شود و سپس قلب، سبب تکوین دیگر اعضای بدن و سبب حصول قوت‌های اعضای بدن و تنظیم قالب آنها می‌شود و هرگاه عضوی از اعضای تن مختل گردد، او است که مدد می‌رساند تا آن اختلال بر طرف شود.

رهبر (رئیس مدینه) نیز این چنین است که ابتدا او موجود می‌شود. سپس او سبب تکوین مدینه و اجزاء آن و سبب حصول ملکات ارادی می‌شود و اجزا را تنظیم و نظام آنها را مرتب می‌کند. رهبر به مثابه قلب نظام سیاسی و پیشرفت آن است و اگر عضوی از اعضای مدینه مختل شود به واسطه او آن اختلال مرتفع می‌شود. (همان: ۱۲۰)

سه. نقش الگو بودن رهبر

رهبر نه تنها نقش مدیریتی جامعه را به عهده دارد، بلکه با توجه به موقعیت ممتاز خویش، الگو است. همین اسوه و الگوبرداری مردم از رهبری است که زمینه اعتماد به نفس و سکون و آرامش اجتماعی را فراهم می‌آورد؛ زیرا مردم هرگاه دیگری مهم خویش یعنی رهبر را در چنان سکون و آرامشی الهی بیابند، به طور طبیعی آرام می‌شوند و تشویش‌ها و اضطراب‌ها از میان می‌رود. خداوند به صراحت درباره این نقش رهبری در جامعه انسانی می‌فرماید: «إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ؛ نماز و نیایش تو برای مردم مایه آرامش است.» (توبه / ۱۰۳) از آنجایی که جامعه همواره به علل درونی و عوامل بیرونی، گرفتار آزمون‌ها و فتنه‌های الهی است تا هر کسی ذات و سرشت خویش را نشان دهد، نیازمند معیار حقی است که مردم بر پایه آن، حق را بشناسند و در کوران فتنه‌ها و آشوب‌ها، راه درست خویش را بیابند. این جاست که در نظام الهی نه تنها مفاهیمی به شکل کلی بیان می‌شود تا به عنوان معیار و میزان سنجش قرار گیرند، بلکه در هر دوره و عصری، انسان‌های کامل به عنوان معیار و میزان سنجش حق از باطل و راه از چاه، معرفی می‌شوند. لذا در روایات معتبر از لزوم معرفت و شناخت امام به عینه سخن به میان آمده است تا مردم با شناخت امام زمان خویش، از گمراهی و باطل دور شوند.

چهار. سایر کارویژه‌های رهبر

برخی دیگر از کارویژه‌های رهبر در فرآیند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور عبارتند از:

- شناخت عمیق و جامع مکتب؛

- ملت‌سازی و امت‌سازی ذیل مکتب؛

- درک و شناخت صحیح از نیازها و مطالبات مردم؛
- شناخت و آگاهی صحیح از مصالح و منافع عمومی؛
- تبیین دقیق مکتب و مصالح عمومی؛
- سیاست‌گذاری عالمانه و همه‌جانبه‌نگر برای حرکت به سوی پیشرفت عدالت‌محور؛
- راهبری کلان نظام تقنینی، اجرایی و قضایی و همچنین مردم جامعه به سوی پیشرفت؛
- بازخوردگیری از نهادها و ساختارها و مردم از کارآمدی ریل‌گذاری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و سیستم اجرایی؛
- بازطراحی سیاست‌ها و نقشه راه دستیابی به پیشرفت سیاسی عدالت‌محور.

نتیجه

رهبری، نفوذ شخصی بر مردم به دلیل وجود عناصر بینشی، گرایشی و رفتاری مشترک بین آنهاست و البته برتری نسبی آن فرد برای اداره امور مردم، که هم تعیینی است و هم تعینی. در این مقاله تلاش شده تا با بهره‌گیری از منابع اسلامی و آثار و بیانات متفکران اسلامی مانند فارابی، ملاصدرا، شهید صدر، امام خمینی علیه السلام، آیت‌الله خامنه‌ای رهبر حکیم انقلاب و دیگران، به بیان تعریف، نقش، جایگاه و کارویژه‌های رهبر در فرآیند پیشرفت سیاسی عدالت‌محور پرداخته شود. بر این اساس توسعه رشد اجتماعی عرضی است و می‌توان آن را معادل توسعه حیات دنیوی ذیل چارچوب نظری برآمده از نظام مدرنیته دانست و بر این اساس پیشرفت در بیان این نوشتار رشد اجتماعی عرضی و طولی و داعیه‌دار توسعه و پیشرفت مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی است. این تعریف برای تمام عرصه‌های پیشرفت و توسعه، اعم از فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جاری است. در مجموع براساس این نوشتار «پیشرفت سیاسی عدالت‌محور»، فرآیندی ارادی، آگاهانه و عالمانه است که اهداف سیاسی (دستیابی به سعادت حقیقی و پنداری و راهبری شهروندان در مسیر کسب خیرات دنیوی و اخروی) را از مسیر مناسبات و عمل سیاسی ارادی ذیل مکتب اسلام محقق می‌کند و طی آن فرد و جامعه در ابعاد مختلف بینشی، گرایشی و رفتاری ذیل چارچوب مکتب و تحت هدایت یک رهبر حرکت می‌کنند و در زندگی سیاسی، مادی و معنوی خود به کمال می‌رسند. دستیابی به این پیشرفت در هر عرصه‌ای - علی‌الخصوص عرصه سیاسی که محل بحث این نوشتار است - نیازمند رهبری و هدایت است؛ رهبری که در شئون فردی دارای علم، اخلاق، درایت و عدالت باشد و در وجه اجتماعی توانایی سیاست‌گذاری، هدایت، راهبری، نظارت و برنامه‌ریزی باشد. عدالت رهبری در این نوشتار نه تنها فردی بلکه فکری، علمی و عملی است و می‌بایست در شئون فردی و اجتماعی او جاری باشد. در کنار عدالت، عقلانیت نیز در وجه فردی و اجتماعی خود از لوازم جدی رهبری است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. آریان پور، عباس و منوچهر، ۱۳۸۵، *فرهنگ انگلیسی به فارسی*، تهران، جهان‌رایانه، چ ۶.
۲. آقاییوسفی، علیرضا و دیگران، ۱۳۸۸، *روان‌شناسی عمومی*، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چ ۳.
۳. آمدی، عبدالواحد، ۱۴۱۰ ق، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دارالکتاب الاسلامی.
۴. ارسطو، ۱۳۷۱، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۵. اسدی، علی، ۱۳۶۹، «توسعه بر جامعه تکنولوژی می‌تازد»، *مجله تدبیر*، ش ۳.
۶. افلاطون، ۱۳۶۵، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسین لطیفی، تهران، نشر خوارزمی.
۷. الوانی، سید مهدی، ۱۳۹۸، *مدیریت عمومی*، تهران، نشر نی.
۸. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۴، *البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۹. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۴، *شرح چهل حدیث*، ج ۶، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. بشریه، حسین، ۱۳۸۵، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نشر نی.
۱۲. پارسا، محمد، ۱۳۸۳، *زمینه نوین روان‌شناسی*، تهران، بعثت، چ ۲۰.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه: رهبری در اسلام*، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۴. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۰، *وسائل الشیعه*، قم، نشر مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث.
۱۵. حسنی، محمدحسن، ۱۳۷۸، *نوسازی جامعه از دیدگاه امام خمینی (ره)*، تهران، نشر عروج.
۱۶. ذوعلم، علی، ۱۳۹۴، *نگاهی به نظریه اسلامی پیشرفت*، مجموعه مقالات پیشرفت عدالت‌محور، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۷. رضائیان، علی، ۱۳۷۴، *اصول مدیریت*، تهران، سمت، چ ۶.
۱۸. سریع‌القلم، محمود، ۱۳۶۹، «اصول ثابت توسعه»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۰.
۱۹. صدر، سید محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *الفدک فی التاریخ*، تهران، مؤسسه البعثت.
۲۰. عنایت، حمید، ۱۳۹۰، *بنیاد فلسفه سیاسی غرب*، انتشارات زمستان.
۲۱. فارابی، ابونصر، ۱۳۸۸، *فصول منتزعه*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران، نشر سروش.

۲۲. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۱ ق، *تحصیل السعادة، حقه و قدم له و علق علیه الدكتور جعفر آل یاسین*، بیروت، لبنان، دار الندلس.
۲۳. فارابی، ابونصر، ۱۹۸۶، *کتاب المله و نصوص اخرى*، تحقیق محسن مهدی، بیروت، دار المشرق.
۲۴. فارابی، ابونصر، ۱۹۹۱ م، *آراء اهل المدینه الفاضله*، تحقیق دکتر البیر نصری نادر، بیروت، والمشرق.
۲۵. فارابی، ابونصر، *السیاسة المدنیة*، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران، مرکز چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۶. فاضل مقداد، ۱۳۷۹، *النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر*، تهران، کوچانی.
۲۷. کونتز، هارولد و همکاران، ۱۳۸۰، *اصول مدیریت*، ترجمه محمد هادی چمران، تهران، مؤسسه انتشارات علمی، چ ۳.
۲۸. کوئن، بروس، ۱۳۸۸، *مبانی جامعه‌شناسی*، غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت، چ ۲۲.
۲۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *عدل الهی*، تهران، انتشارات صدرا.
۳۰. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا.
۳۱. مظفریان، منوچهر، ۱۳۶۲، *رهبری و مدیریت در اسلام*، تهران، انتشارات عطائی.
۳۲. معینی پور، مسعود، ۱۳۸۹، «اصول حاکم بر سبک مدیریت مقام معظم رهبری در کنترل و مهار وقایع انتخابات ۱۳۸۸»، *فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه انقلاب*، سال اول، ش ۱.
۳۳. مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۶، *اندیشه سیاسی فارابی*، قم، بوستان کتاب.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی